



یادداشت

برزین جعفراتش

پژوهشگر توسعه

نزاع جهانی بر سر سیاست صنعتی

در سال‌های اخیر، جهان شاهد بازگشت چشمگیر سیاست صنعتی به عنوان ابزاری موجه برای تحول اقتصادی بوده است. پس از چندین دهه مخالفت نهادهای مالی و تجاری بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) با مداخله دولت در اقتصاد، اکنون حتی این نهادها نیز مجبور به بازنگری در مواضع خود شده‌اند. این تغییر موضع به حدی قابل توجه است که برخی از آن به عنوان «اجماع جدید واشنگتن» (New Washington Consensus) یاد می‌کنند. البته این دیدگاه ساده‌انگارانه است و تکثیر سیاست‌های صنعتی در سطح جهانی، نه تنها به معنای اجماع نیست، بلکه نشان‌دهنده نزاعی عمیق بر سر اشکال، اهداف و حکمرانی مداخله‌گرایی دولتی است. این نزاع میان دو دیدگاه رقیب اصلی شکل می‌گیرد: سکت دیدگاه «حفاظله‌گزارانه» که توسط نهادهای صنعتی مانند WTO، OECD و IMF، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نمایندگی می‌شود و دیدگاه دوم «تحول‌آفرین» که توسط قدرت‌های نوظهور از طریق گروه جی ۲۰ هدایت می‌شود. این یادداشت به بررسی این دو دیدگاه و همچنین به شکاف‌های ناشی از آن در اقتصاد جهانی می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه توانایی کشورها برای طراحی و اجرای سیاست‌های صنعتی، به طور نابرابر و نامتقارن، تحت تأثیر موقعیت آنها در سلسله مراتب جهانی قرار دارد.

ریشه‌های بازگشت سیاست صنعتی

بازگشت سیاست صنعتی تنها یک پاسخ واکنشی به بحران‌های اقتصادی اخیر نیست. شوک‌هایی مانند بحران مالی ۲۰۰۸، همه‌گیری کووید-۱۹ و حمله روسیه به اوکراین، اگرچه نقشی تسریع‌کننده داشتند، اما تحولات ساختاری عمیق‌تری در پشت این روند وجود دارد. این تحولات شامل ظهور اسرمایه‌داری دولتی نوین»، رقابت ژئوپلیتیکی فزاینده میان ایالات متحده و چین و همچنین عقب‌نشینی جزئی از نئولیبرالیسم است. بحران آب و هوا نیز با ایجاد رقابت میان دولت‌ها برای توسعه اقتصادهای کم‌کربن و کنترل نسل بعدی فناوری‌های سبز، این روند را شدت بخشیده است. این وضعیت در تضاد کامل با «اجماع واشنگتن» است که از دهه ۱۹۸۰ تا اوایل دهه ۲۰۰۰ حاکم بود. در دوره، نهادهایی مانند OECD استللال می‌کردند و که دولت‌ها نمی‌توانند «برندگان» را انتخاب کنند و سیاست‌های صنعتی منجر به ناکارآمدی و اختلال در بازار می‌شود. WTO نیز با توافقنامه‌هایی مانند SCM (یاراتنه و اقدامات جبرانی) و TRIMS (اقدامات سرمایه‌گذاری مرتبط با تجارت) ابزارهای کلیدی سیاست صنعتی را ممنوع کرد. صندوق بین‌المللی



پول و بانک جهانی نیز از طریق برنامه‌های تعدیل ساختاری، مدل‌های دولت توسعه‌گرا را در جنوب جهانی (Global South) تعریف کردند. این روند، که توسط جانگ (۲۰۲۰) به عنوان «کنار گذاشتن نژدبان» توسعه توصیف شد، توانایی کشورهای در حال توسعه برای پیگیری سیاست‌های صنعتی را به شدت محدود کرد.

دو دیدگاه رقیب بر سر حکمرانی سیاست صنعتی بازگشت سیاست صنعتی، نهادهای جهانی را مجبور به واکنش کرده است، اما پاسخ آنها یکسان نیست. این نهادها در پنج بعد اصلی با یکدیگر اختلاف نظر دارند؛ شکل سیاست (ابزارها)، حکمرانی (هنجارها)، دامنه (میزان انطباق با بازار)، اهداف (از رفع ناگامی‌های بازار تا تحول ساختاری) و فضای موجود برای آزمایش. **۱. دیدگاه محافظه‌کارانه (WTO, OECD, IMF, World Bank)** این نهادها، که زمانی مخالف سرسخت سیاست صنعتی بودند، اکنون آن را به طور مشروط تأیید می‌کنند. با این حال، هدف آنها عادی‌سازی نیست، بلکه نظم‌دهی و کنترل گسترش آن در چهارچوب‌های حکمرانی موجود است. سازمان تجارت جهانی (WTO): این سازمان در یک دوراهی قرار گرفته است. تعهد آن به آزادسازی تجارت با موج فزاینده سیاست‌های صنعتی در اقتصادهای بزرگ در تضاد است. با وجود اینکه گزارش‌های آن نگرانی‌هایی را درباره اقدامات مخرب تجارت مطرح می‌کنند، اما چهارچوب قانونی آن همچنان در اصول آزادسازی دهه ۱۹۹۰ گیر کرده و مذاکرات برای اصلاح آن به بن‌بست رسیده است. WTO، به جای اصلاحات بنیادین، به دنبال همکاری با IMF، بانک جهانی و OECD برای افزایش شفافیت و نظم‌دهی به یارانه‌هاست.

سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD): موضع این سازمان نیز از سیاست‌های «افقی» (horizontal) به سمت پذیرش مشروط مداخلات «هدفمند» (targeted) تغییر کرده است. به ویژه، سیاست‌های صنعتی سبزر را به عنوان بخشی ضروری از راه‌حل بحران آب و هوا می‌پذیرد. با این حال، این پذیرش با احتیاط همراه است. OECD بر این نکته تأکید می‌کند که سیاست‌های صنعتی باید «طرقدار رقابتی» باشند و برای جلوگیری از انحراف بازار، توسط مراجع رقابتی هدایت شوند. این سازمان همچنان یارانه‌ها و مداخلات هدفمند را به «دوپینگ» در ورزش تشبیه می‌کند که رقابت عادلانه را تضعیف می‌کند.

جلب‌آرای آنهاست. یک سیاستمدار می‌تواند با تخصیص بودجه به یک پروژه در حوزه انتخابیه خاص، یا با ارائه معافیت‌های مالیاتی به یک صنعت کلیدی، وفاداری رأی‌دهندگان را بخرد. واگذاری این قدرت به یک بوروکراسی مستقل، معادل خودکشی سیاسی است. به همین دلیل است که با وجود تبدیل شدن استقلال بانک مرکزی به یک هنجار جهانی، تقریباً هیچ کشوری یک شورای مالی مستقل برای تعیین بودجه ندارد. بودجه، قلب سیاست است و سیاستمداران آن را برای خود نگه می‌دارند.

سیستمی که نمی‌شکند

اکنون می‌توانیم به معماری ابتدایی بازگردیم. سیاستمداران سیستم حامی‌پروری را نه از روی آرمان‌گرایی، بلکه به دلیل آن‌که هزینه‌های سیاسی‌اش از کنترل خارج شده بود، رها کردند. آنها سیستمی را جایگزین آن کردند که در ظاهر مبتنی بر شایستگی بود، اما در عمل به ابزاری پیچیده برای مدیریت رقابت‌های سیاسی و ریسک‌های انتخاباتی تبدیل شد. مشکل بوروکراسی که امروز از آن شکایت می‌شود، یعنی عدم پاسخگویی، ناکارآمدی و مقاومت در برابر تغییر، در واقع بهایی است که جامعه برای ثبات سیاسی و مزایایی که این سیستم به نخبگان سیاسی می‌دهد، می‌پردازد.

به همین دلیل است که اصلاحات واقعی تقریباً همیشه شکست می‌خورد. هر تلاش معناداری برای پاسخگوتر کردن بوروکراسی در آمریکا، مثلاً با تسهیل اخراج کارمندان ناکارآمد یا مرتبط کردن حقوق با عملکرد، با مقاومت همزمان سه نیروی قدرتمند روبه‌رو می‌شود. اول، بوروکرات‌ها و اتحادیه‌های‌شان که از منافع تثبیت‌شده خود دفاع می‌کنند. دوم، کنگره که نگران است رئیس‌جمهوری از این ابزارهای جدید برای افزایش قدرت خود بهره‌برد و سوم، رئیس‌جمهوری که می‌ترسد یک نمونه ناکارآمدی باشد. تأثیر نرخ بهره بر تورم و اشتغال پیچیده تلاش برای کاهش حمایت از کارمندان، بلافاصله توسط مخالفان به عنوان تلاشی برای بازگشت به سیستم حامی‌پروری معرفی می‌شود؛ این یک اسطوره سیاسی قدرتمند است که اتحادیه‌ها به خوبی از آن برای حفظ وضع موجود بهره می‌برند.

در نهایت، بوروکراسی دولتی یک ماشین شکسته نیست. این یک سیستم در یک تعادل پایدار و ناکارآمد است. سیستمی که به بازیگران اصلی خود، یعنی سیاستمداران و خود بوروکرات‌ها، دقیقاً همان چیزی را می‌دهد که برای بقا و پیشرفت نیاز دارند. تا زمانی که این ماشین به کار خود ادامه خواهد داد، نه برای خدمت به شهروندان، بلکه برای خدمت به خود. این یک حقیقت ناراحت‌کننده است، اما فهم اینکه چرا دولت‌ها آن‌گونه که هستند عمل می‌کنند، درکی ضروریست که در دنیای امروز نمی‌توان به سادگی از کنارش گذشت.

سیاستمداران برای اخراج کارمندان به دلایل سیاسی را بشدت محدود کرد. در دهه‌های بعد، این سیر ضخیم‌تر شد. قوانین ترفیع، عمدتاً بر اساس سابقه و نه عملکرد تدوین شدند و یک نظام حقوق و دستمزد ملی ایجاد شد که پرداخت‌ها را در سراسر دولت یکسان می‌کرد و ارتباط میان عملکرد یک سازمان و حقوق کارمندان را از بین می‌برد.

این قوانین، در ظاهر، دیوان‌سالاری را «حرفه‌ای» و «غیرسیاسی» می‌کرد. اما پیامد عمیق‌تر آن، ایجاد یک نیروی کار بود که نه به رئیس‌جمهوری پاسخگو بود، نه به کنگره و نه حتی به مردم. دیوان‌سالاری در حال تبدیل شدن به یک جزیره مستقل در دل دولت بود؛ جزیره‌ای که توسط دیوارهای بلند قوانینی که خود سیاستمداران ساخته بودند، محافظت می‌شد. آنها برای حل مشکل رقابت میان خود، مشکلی بزرگ‌تر خلق کردند: یک بوروکراسی غیرقابل کنترل.

حساب و کتاب سرد سیاستمدار

با این توصیف، شاید به نظر برسد که سیاستمداران یازنده نهایی این بازی هستند؛ آنها سیستمی را خلق کرده‌اند که نه می‌توانند کنترلش کنند و نه به درستی مدیریتش. پس چرا این سیستم را تحمل می‌کنند؟ چرا تلاش‌های متعدد برای «اصلاح» بوروکراسی همیشه با شکست مواجه می‌شود؟ پاسخ این است که این سیستم، با تمام ناکارآمدی‌هایش، مزایای سیاسی بسیار مهمی برای سیاستمداران دارد. آنها کنترل مستقیم را از دست داده‌اند، اما در عوض، ابزارهای مدیریت ریسک سیاسی را به دست آورده‌اند.

سیاستمداران از شکست متنفرند، زیرا شکست به قیمت از دست دادن رأی تمام می‌شود. برخی حوزه‌های سیاست‌گذاری ذاتاً پرخطر هستند، یعنی نتایج آنها به عوامل متعددی بستگی دارد که خارج از کنترل کارمندان است. سیاست پولی یک نمونه ناکارآمدی است. تأثیر نرخ بهره بر تورم و اشتغال پیچیده تلاش برای کاهش حمایت از کارمندان، بلافاصله توسط مخالفان به عنوان تلاشی برای بازگشت به سیستم حامی‌پروری معرفی می‌شود؛ این یک اسطوره سیاسی قدرتمند است که اتحادیه‌ها به خوبی از آن برای حفظ وضع موجود بهره می‌برند.

در نهایت، بوروکراسی دولتی یک ماشین شکسته نیست. این یک سیستم در یک تعادل پایدار و ناکارآمد است. سیستمی که به بازیگران اصلی خود، یعنی سیاستمداران و خود بوروکرات‌ها، دقیقاً همان چیزی را می‌دهد که برای بقا و پیشرفت نیاز دارند. تا زمانی که این ماشین به کار خود ادامه خواهد داد، نه برای خدمت به شهروندان، بلکه برای خدمت به خود. این یک حقیقت ناراحت‌کننده است، اما فهم اینکه چرا دولت‌ها آن‌گونه که هستند عمل می‌کنند، درکی ضروریست که در دنیای امروز نمی‌توان به سادگی از کنارش گذشت.



سیاست مالی، یعنی تصمیم‌گیری در مورد مالیات‌ها و مخارج دولت، قدرتمندترین ابزار

سیاستمداران و صاحبان قدرت برای پاداش دادن به گروه‌های حامی و جلب‌آرای آنهاست. یک سیاستمدار می‌تواند با تخصیص بودجه به یک پروژه در حوزه انتخابیه خاص، یا با ارائه معافیت‌های مالیاتی به یک صنعت کلیدی، وفاداری رأی‌دهندگان را بخرد



تجربه بوروکراسی در جهان رو به توسعه

سیاستمداران از چه ابزارهایی برای مدیریت ریسک سیاسی بهره می‌برند؟

این چرخش دائمی، انباشت هرگونه تخصص و حافظه سازمانی را ناممکن می‌ساخت. خدمات عمومی مانند اداره پست بشدت ناکارآمد بود و فساد در واگذاری قراردادهای دولتی بیداد می‌کرد.

این ناکارآمدی دیگر یک مسأله داخلی نبود؛ به یک بحران سیاسی تبدیل شده بود. افکار عمومی به طور فزاینده‌ای علیه این سیستم بسیج می‌شد و سیاستمداران درمی‌یافتند که هزینه‌های سیاسی آن بر مزایایش سنگینی می‌کند. ترور رئیس‌جمهوری جیمز کارفیلد در سال ۱۸۸۱ به دست یک جویای کار ناکام، این بحران را به اوج رساند. افکار عمومی به خروش آمد و کنگره تحت فشاری شدید، در سال ۱۸۸۳ قانون پندلتنون را تصویب کرد. این قانون، یک کمیسیون خدمات مدنی مستقل ایجاد کرد و استخدام برای بخش کوچکی از مشاغل فدرال (حدود ۱۰ درصد) را به قبولی در آزمون‌های رقابتی و اصل شایستگی منوط ساخت.

در ظاهر، این یک پیروزی برای اصلاح‌طلبان و عقب‌نشینی سیاستمداران بود. اما در واقعیت، تنها اولین حرکت در یک بازی کاملاً جدید بود. سیاستمداران با واگذاری بخشی کوچک از کنترل مستقیم خود، توانستند فشار عمومی را مهار کنند و همزمان، بخش عمده‌ای از قدرت حامی‌پروری را برای خود نگه دارند. آنها بحران را مدیریت کردند، اما با این کار، ناخواسته نیروی که آینده بوروکراسی را برای دانه تغییر داد.

جنگ برای کنترل و تولد بوروکراسی سیر شده

قانون پندلتنون میدان نبرد جدیدی را ایجاد کرد. قانون اساسی ایالات متحده در مورد اینکه چه کسی، رئیس‌جمهوری یا کنگره، کنترل نهایی بر دستگاه اجرایی را دارد، عمداً بی‌نام و نشان، یک نیروی کار دولتی بود که از آن وفاداری سیاسی تنها معیار استخدام بود و شایستگی فنی تقریباً هیچ اهمیتی نداشت. کارمندان دولت موظف بودند بخشی از حقوق خود را به عنوان مالیات سیاسی به حزب بپردازند و با هر تغییر دولت، هزاران نفر از کار برکنار و هزاران نیروی جدید جایگزین می‌شدند.

تایوان تأمین می‌شود.

برای مثال اجزای بارزش تر آیفون مانند پردازنده اصلی (توسط TSMC)، حافظه (سامسونگ SK Hynix)، قطعات سلولی و سنسور تصویر دوربین (سونی) عمدتاً توسط شرکت‌های غیرچینی تولید می‌شوند. این امر ممکن است این تصور را ایجاد کند که سهم چین در تولید ایل پایین است و محدود به قطعات کم‌ارزش و مونتاژ نهایی می‌شود. بر اساس تخمینی از سال ۲۰۱۱ هزینه نیروی کار تنها ۵ تا ۲ درصد قیمت هر آیفون را تشکیل می‌دهد.

اما اگر عمیق‌تر نگاه کنیم، داستان متفاوت است. در حالی که شرکت‌های چینی تنها کسری از ارزش آیفون را تشکیل می‌دهند، اکثر تأمین‌کنندگان غیرچینی ایل بخش زیادی از تولید خود را در چین انجام می‌دهند. تحلیل دیگری از نیکی آسیا بر پایه لیست تأمین‌کنندگان ایل (شامل ۱۸۷ تأمین‌کننده) نشان می‌دهد ۸۷ درصد از این تأمین‌کنندگان کارخانه‌هایی در چین دارند. علاوه بر این، شرکت‌های مستقر در چین و هنگ‌کنگ بیش از نیمی از تأمین‌کنندگان ایل را تشکیل می‌دهند و این سهم نسبت به سال قبل افزایش یافته است.

این تحلیل تنها به کمیت (تعداد تأمین‌کنندگان با کارخانه در چین) توجه دارد، نه کیفیت (سهم ارزش تولید شده در چین). بنابراین به اجزای بارزش بالا مانند تراشه‌های نیمه‌هادی می‌پردازیم تا ببینیم چه سهمی از آنها در چین تولید می‌شود.

روند پیشرفت چین در زنجیره تأمین پیشرفته

چین در حال حرکت به سمت سطوح بالاتر زنجیره تأمین است. برای مثال، در سال‌های اخیر شرکت‌های چینی مانند BOE شروع به تأمین نمایشگرهای OLED برای

ما امروز آن را مشکل بوروکراسی می‌نامیم، یک نقص فنی یا یک پیامد ناخواسته نیست. این یک ویژگی طراحی شده است. این سیستمی است که توسط خود سیاستمداران و برای منافع بسیار مشخص آنها ساخته شده است. آنها کنترل مستقیم بر مشاغل را با مزایای غیرمستقیم اما پایدارتری معاوضه کردند. کاهش هزینه‌های رقابت سیاسی، سبیری برای منحرف کردن سرزنش‌ها و ابزاری برای حفظ کنترل بر ارزشمندترین منابع قدرت، داستانی که در ادامه می‌آید، داستان ساخت ماشینی است که به شکلی نبوغ‌آمیز، دقیقاً همان‌طور که طراحی شده، کار می‌کند، حتی اگر به قیمت فلج شدن دولت تمام شود.

ماشینی که خود را شکست

در اواخر قرن نوزدهم، سیستم حامی‌پروری در آمریکا به نقطه فروپاشی خود رسید. با بزرگ شدن دولت فدرال، تعداد مشاغل دولتی بشدت افزایش یافت و سیستمی که زمانی ابزاری برای دموکراتیک کردن حکومت تلقی می‌شد، به یک هیولای ناکارآمد تبدیل شده بود. پس از هر انتخابات، رئیس‌جمهوری با هجوم هزاران جویای کار وفادار مواجه می‌شد که راهروهای کاخ سفید را بند می‌آوردند. این مشاغل باید میان اعضای کنگره توزیع می‌شد تا حمایت سیاسی آنها از برنامه‌های دولت تضمین شود؛ نمایندگان نیز به نوبه خود، این مشاغل را به فعالان حزبی در حوزه‌های انتخابیه‌شان واگذار می‌کردند.

نتیجه، یک نیروی کار دولتی بود که از آن وفاداری سیاسی تنها معیار استخدام بود و شایستگی فنی تقریباً هیچ اهمیتی نداشت. کارمندان دولت موظف بودند بخشی از حقوق خود را به عنوان مالیات سیاسی به حزب بپردازند و با هر تغییر دولت، هزاران نفر از کار برکنار و هزاران نیروی جدید جایگزین می‌شدند.

تایوان تأمین می‌شود.

برای مثال اجزای بارزش تر آیفون مانند پردازنده اصلی (توسط TSMC)، حافظه (سامسونگ SK Hynix)، قطعات سلولی و سنسور تصویر دوربین (سونی) عمدتاً توسط شرکت‌های غیرچینی تولید می‌شوند. این امر ممکن است این تصور را ایجاد کند که سهم چین در تولید ایل پایین است و محدود به قطعات کم‌ارزش و مونتاژ نهایی می‌شود. بر اساس تخمینی از سال ۲۰۱۱ هزینه نیروی کار تنها ۵ تا ۲ درصد قیمت هر آیفون را تشکیل می‌دهد.

اما اگر عمیق‌تر نگاه کنیم، داستان متفاوت است. در حالی که شرکت‌های چینی تنها کسری از ارزش آیفون را تشکیل می‌دهند، اکثر تأمین‌کنندگان غیرچینی ایل بخش زیادی از تولید خود را در چین انجام می‌دهند. تحلیل دیگری از نیکی آسیا بر پایه لیست تأمین‌کنندگان ایل (شامل ۱۸۷ تأمین‌کننده) نشان می‌دهد ۸۷ درصد از این تأمین‌کنندگان کارخانه‌هایی در چین دارند. علاوه بر این، شرکت‌های مستقر در چین و هنگ‌کنگ بیش از نیمی از تأمین‌کنندگان ایل را تشکیل می‌دهند و این سهم نسبت به سال قبل افزایش یافته است.

این تحلیل تنها به کمیت (تعداد تأمین‌کنندگان با کارخانه در چین) توجه دارد، نه کیفیت (سهم ارزش تولید شده در چین). بنابراین به اجزای بارزش بالا مانند تراشه‌های نیمه‌هادی می‌پردازیم تا ببینیم چه سهمی از آنها در چین تولید می‌شود.

چین در حال حرکت به سمت سطوح بالاتر زنجیره تأمین است. برای مثال، در سال‌های اخیر شرکت‌های چینی مانند BOE شروع به تأمین نمایشگرهای OLED برای

بررسی

فرید بهروز

روزنامه نگار

یک فعال حزبی وفادار را در آمریکای اواسط قرن نوزدهم تصور کنید. ماه‌ها برای نامزدش بی‌وقفه مبارزه کرده است. پوستر چسبانده، در تجمعات سخنرانی کرده و رأی‌دهندگان را خانه به خانه قانع کرده است. سرانجام، روز انتخابات فرا می‌رسد و نامزدش پیروز می‌شود. مرد چمدان‌هایش را برای رفتن به واشنگتن می‌بندد، نه به امید تحقق آرمانی بزرگ، بلکه در انتظار یک پاداش مشخص یعنی یک شغل دولتی. شاید مدیریت یک اداره مثل بست یا سمتی دفتری در وزارت خزانه‌داری، این سیستم حامی‌پروری (Patronage) بود؛ ماشینی که سوخت آن وفاداری سیاسی و محصولش کنترل دولت بود. این نظام به سیاستمداران اجازه می‌داد تا دوستان را پاداش دهند، دشمنان را تنبیه کنند و ارتشی از کارمندان وفادار بسازند که بقای سیاسی‌شان را تضمین می‌کرد.

این تصویر، یک معما را در قلب دولت مدرن قرار می‌دهد. چرا سیاستمداران، که مستقیماً از این قدرت مطلق برای توزیع مشاغل سود می‌بردند، باید دواطلبانه چنین ابزار قدرتمندی را از بین ببرند؟ چرا آنها سیستمی را با یک نظام خدمات مدنی مبتنی بر شایستگی جایگزین کردند که در آن افراد بی‌نام و نشان، پس از قبولی در آزمون، شغلی مادام‌العمر به دست می‌آوردند و از دسترس سیاستمداران مصون می‌مانند؟ چه منطق سیاسی عمیق‌تری می‌تواند واگذاری چنین اهرم قدرتمندی را توضیح دهد؟ پاسخ به این پرسش، پرده‌ای از حقیقت بنیادین برمی‌دارد. ناکارآمدی، پیچیدگی و عدم پاسخگویی که

مسیر چین برای تصاحب زنجیره تأمین ایل

ایل در حال تلاش برای خارج کردن بخشی از تولیدات خود از چین است. با این حال، شرکت‌های چینی سهم فزاینده‌ای از تولید پیشرفته ایل را به عهده گرفته‌اند. این امر چه معنایی برای جداسازی (decoupling) دارد؟ به‌رغم تلاش ایل برای کاهش وابستگی به چین (به دلیل اختلالات کووید، کنترل‌های فناوری دولت آمریکا و تنش‌های ژئوپلیتیکی بر سر تایوان)، شرکت‌های چینی نه‌تنها در مونتاژ نهایی، بلکه در تولید قطعات پیشرفته‌تر نفوذ بیشتری پیدا کرده‌اند.

همه می‌دانیم که چین بخش عمده‌ای از محصولات ایل را تولید می‌کند؛ عمدتاً توسط شرکت‌های قراردادی بزرگ مانند فاکس‌کان در کارخانه‌های چینی. ایل در حال تلاش بلندمدت برای انتقال تولید به کشورهایمانند هند و ویتنام است. این تلاش‌ها توسط رسانه‌هایی مانند وال استریت ژورنال و فایننشال تایمز گزارش شده که به اختلالات کووید در چین، کنترل‌های فناوری آمریکا و تنش‌های تایوان نسبت داده می‌شود. با این حال، سؤال کلیدی بدون پاسخ مانده‌اند: چقدر از تولید ایل در چین فقط مونتاژ نهایی است و چقدر تولید قطعات پیشرفته؟ و این وضعیت چگونه در طول زمان تغییر می‌کند؟ این مقاله به بررسی این موضوع می‌پردازد و نشان می‌دهد وابستگی ایل به چین عمیق‌تر از آن چیزی است که به نظر می‌رسد.

چقدر از محصولات ایل واقعاً «ساخت چین» هستند؟ شرکت‌های چینی سهم نسبتاً کوچکی از ارزش کل یک آیفون را تأمین می‌کنند. بر اساس تحلیل نیکی آسیا از آیفون ۱۵ پرومکس، تنها ۲.۵ درصد از هزینه کل دستگاه به قطعات ساخته شده توسط شرکت‌های چینی اختصاص دارد. بیش از ۸۰ درصد ارزش آیفون از اجزای ساخته شده، توسط شرکت‌های مستقر در آمریکا، کره جنوبی، ژاپن و

